

سلسله دروس استاد معظم آیت الله سید جعفر سیدان دامت برکاته

در شرح کتاب شریف توحید صدوق

جلسه بیستم، دوشنبه مورخه ۱۳۹۱/۱۰/۴

مکان: مدرسه علوم دینی حضرت ولی عصر عج

تهیه و تنظیم: قدرت الله رضانی

باب ۲ (التوحید و نفی التشبیه)، حدیث دوم:

بحث به اینجا رسید که حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود:

وَنِظَامُ تَوْحِيدِ اللَّهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ الْعُقُولِ أَنَّ كُلَّ صِفَةٍ وَ مَوْصُوفٍ مَخْلُوقٌ وَ شَهَادَةُ كُلِّ مَخْلُوقٍ أَنَّ لَهُ خَالِقًا لَيْسَ بِصِفَةٍ وَ لَا مَوْصُوفٍ (التوحید، ص: ۳۴ - ۳۵)؛

و قوام و اساس توحید این است که صفات را از ذات خداوند منتفی بدانیم، چون عقول گواهی می دهند که هر صفت و موصوفی مخلوق است، و هر مخلوقی خالق - که نه صفت است و نه موصوف - دارد.

با توجه به کثرت اوصاف خدا در قرآن کریم و بیانات معصومین علیهم السلام (عالم، قادر، حی و...) و از طرفی

روایات متعدد در اینکه اساس توحید نفی صفات از خداست، جمع اینها چگونه است؟

آنچه گفته شد این بود که:

الف: بعضی گفته اند: نفی صفات، یعنی نفی صفات مخلوقین.

ب: بعضی گفته اند: نفی صفات، یعنی نفی صفات زائد بر ذات. یعنی صفاتی که برای خدا بیان شده چنین

نیست که گفته شود: ذات خدا شیء، و صفات خدا شیء آخر، و چنین نیست که صفت و موصوفی در کار باشد، خیر.

حسین بن خالد گوید: شنیدم که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام چنین فرمود:

لَمْ يَزَلِ اللَّهُ تَعَالَى عَالِمًا قَادِرًا حَيًّا قَدِيمًا سَمِيعًا بَصِيرًا. فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ: لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَالِمًا بِعِلْمٍ وَ قَادِرًا بِقُدْرَةٍ وَ حَيًّا بِحَيَاةٍ وَ قَدِيمًا بِقَدَمٍ وَ سَمِيعًا بِسَمْعٍ وَ بَصِيرًا بِبَصَرٍ! فَقَالَ عليه السلام: مَنْ قَالَ ذَلِكَ وَ دَانَ بِهِ فَقَدْ اتَّخَذَ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَى وَ لَيْسَ مِنْ وَلَائِنَا عَلَى شَيْءٍ. ثُمَّ قَالَ عليه السلام: لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِيمًا قَادِرًا حَيًّا قَدِيمًا سَمِيعًا بَصِيرًا لِذَاتِهِ، تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ الْمُشْرِكُونَ وَ الْمُشَبِّهُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا (عيون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص: ۱۱۹)؛

خداوند همیشه، عالم، قادر، حی، قدیم، شنوا و بینا بوده است. راوی گوید: عرض کردم: بعضی این طور می گویند: خداوند همیشه با علم، عالم بوده، و با قدرت قادر بوده و با حیات زنده بود و با قدم قدیم بوده، و با شنوایی شنوا بوده و با بینایی بینا بوده است! حضرت فرمودند: هر کس چنین حرفی بزند و به آن معتقد باشد، در واقع به همراه خدا، به خدایان دیگری قائل شده است، و چنین شخصی از دوستان ما محسوب نمی شود، سپس فرمود: خداوند همیشه به ذات خود عالم، قادر،

حی، قدیم، شنوا، بینا بوده است، خداوند والاتر و بالاتر از آن است که مشرکین و تشبیه‌کنندگان می‌گویند.

این اصلی است در روایات ما که اگر چیزی قدیم فرض شد، خدای دومی خواهد بود (وَلَوْ كَانَ قَدِيمًا لَكَانَ إِلَهًا ثَانِيًا: الاحتجاج، ج ۱، ص: ۲۰۳).

البته خود این احتمال (عینیت صفات با ذات) باز به چند جور تصویر شده است. علامه مجلسی در بحار الأنوار (ط - بیروت، ج ۴، ص: ۶۲ و ۶۳) گفته است:

بیان اعلم أن أكثر أخبار هذا الباب تدل على نفى زيادة الصفات أى على نفى صفات موجودة زائدة على ذاته تعالى و أما كونها عين ذاته تعالى بمعنى أنها تصدق عليها أو أنها قائمة مقام الصفات الحاصلة فى غيره تعالى أو أنها أمور اعتبارية غير موجودة فى الخارج واجبة الثبوت لذاته تعالى.

بیان: بدان که اکثر اخبار این باب دلالت دارد بر نفی زیادى صفات بر ذات، يعنى دلالت دارد بر نفى صفاتی که زیاده بر ذات، موجود باشد. اما اینکه این صفات عین ذات خداست [چند تصویر دارد]:

[اول:] این صفات بر خدا صادق است (یعنی این صفات صدق می‌کند بر خود ذات حضرت حق).

[دوم:] یا اینکه ذات حضرت حق، قائم مقام این صفات - که در غیر او موجود است - می‌باشد، (نه اینکه ذات خدا - به حقیقت - عین این صفات باشد).

[سوم:] یا اینکه این صفات، اموری اعتباری است که موجودیتی در خارج ندارد، اما ثبوت آنها برای خدا واجب است.

سپس می‌گوید:

فلا نص فيها على شيء منها و إن كان الظاهر من بعضها أحد المعنيين الأولين.

روایات نص بر هیچ کدام نیست. گرچه ظاهر برخی از روایات، یکی از دو معنای اول است.

اینجا از مواردی است که - با ارج نهادن به مقام علمی‌شان - ضعفی در بیان ایشان به نظر می‌رسد.

چراکه روایات نص در معنای اول است.

گرچه روایات در این زمینه بسیار و صریح است، لکن برخی را نقل می‌کنیم:

ابو بصیر گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرمود:

لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَبَّنَا وَ الْعِلْمُ ذَاتُهُ وَ لَا مَعْلُومٌ وَ السَّمْعُ ذَاتُهُ وَ لَا مَسْمُوعٌ وَ الْبَصَرُ ذَاتُهُ وَ لَا

مُبْصَرٌ وَ الْقُدْرَةُ ذَاتُهُ وَ لَا مَقْدُورٌ (الكافي (ط - الإسلامية، ج ۱، ص: ۱۰۷، بَابُ صِفَاتِ الذَّاتِ،

ح ۱)؛

خدای عز و جل همیشه پروردگار ما و علم عین ذاتش بوده آنگاه که معلومی وجود نداشت و شنیدن عین ذاتش بوده زمانی که شنیده شده‌ای وجود نداشت و بینائی عین ذاتش بوده آنگاه که دیده شده‌ای وجود نداشت و قدرت عین ذاتش بوده زمانی که مقدوری نبود.

ابان بن عثمان احمر گوید به امام صادق (ع) گفتم: مرا از خدای تبارک و تعالی خبر ده که همیشه شنوا و بینا و دانا و توانا بوده؟ فرمود:

نَعَمْ. فَقُلْتُ لَهُ: فَإِنَّ رَجُلًا يَنْتَحِلُ مُوَالَاتِكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَزَلْ سَمِيعًا بَسْمَعٍ وَبَصِيرًا بَصَرٍ وَ عَلِيمًا بَعْلَمٍ وَ قَادِرًا بِقُدْرَةٍ قَالَ! فَغَضِبَ (ع) ثُمَّ قَالَ مَنْ قَالَ ذَلِكَ وَ دَانَ بِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَ لَيْسَ مِنْ وَلَائِنَا عَلَى شَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ذَاتُ عَلَامَةٍ سَمِيعَةٌ بَصِيرَةٌ قَادِرَةٌ (أمالی صدوق، ص: ۶۱۰)؛

آری. گفتم مردی پیرو شما خاندان است و گوید: همیشه خدا به سمعی شنوا و به دیده‌ای بینا و به دانشی دانا و به قدرتی تواناست! حضرت در خشم شد و فرمود: هر که چنین گوید و بدان معتقد باشد مشرک است و هیچ پیرو ما نیست. خدای تبارک و تعالی ذاتی است پر دانش، شنوا، بینا و توانا.

محمد بن مسلم گوید: امام باقر (ع) در باره صفت خدای قدیم فرمود:

إِنَّهُ وَاحِدٌ صَمَدٌ أَحَدِيُّ الْمَعْنَى لَيْسَ بِمَعَانِي كَثِيرَةٍ مُخْتَلِفَةٍ. قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَزْعُمُ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ أَنَّهُ يَسْمَعُ بَغَيْرِ الَّذِي يُبْصِرُ وَ يُبْصِرُ بَغَيْرِ الَّذِي يَسْمَعُ! قَالَ: فَقَالَ: كَذَبُوا وَ الْخُدُوا وَ شَبَّهُوا تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ إِنَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ يَسْمَعُ بِمَا يُبْصِرُ وَ يُبْصِرُ بِمَا يَسْمَعُ. قَالَ: قُلْتُ: يَزْعُمُونَ أَنَّهُ بَصِيرٌ عَلَى مَا يَعْقِلُونَهُ! قَالَ: فَقَالَ: تَعَالَى اللَّهُ، إِنَّمَا يَعْقِلُ مَا كَانَ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقِ وَ لَيْسَ اللَّهُ كَذَلِكَ (الكافی (ط - الإسلامية، ج ۱، ص: ۱۰۸)؛

به راستی او یگانه است و بی‌نیاز است و אחדی المعنی است، یعنی در ذات او معانی مختلف و متعدد - که مبدأ صفات عالم، حی، قادر، و... است - وجود ندارد، و همه این اوصاف از یک وجود کامل سرچشمه دارد. گوید: عرض کردم: قربانت، جمعی از مردم عراق معتقدند که او می‌شنود به قوه‌ای جز قوه‌ای که با آن می‌بیند، و می‌بیند به قوه‌ای جز به آنچه می‌شنود! گوید: فرمود: دروغ گفتند و ملحد شدند و خدا را تشبیه کردند، خدا از این برتر است، به راستی او شنوا و بیناست، می‌شنود به همان چیزی که می‌بیند و می‌بیند با همانی که می‌شنود. گوید: گفتم: گویند خدا بصیر است طبق معنائی که آنها تعقل می‌کنند، گوید: فرمود: خدا برتر است از این، همانا تعقل نحوه‌ای خاص، در مورد مخلوق تصور می‌شود و خدا چنین نیست.

اینها همه به خوبی دلالت دارد بر اینکه صفات حضرت حق، زائد بر ذات نیست و حقیقتاً هست و بر ذات صدق می‌کند.

در توضیح المراد (توضیح المراد، ص: ۵۱۲ به بعد) نیز می‌خوانیم:

اعلم ان المذاهب فی صفات الذات من حيث الزيادة و العينية خمسة:

المذهب الاول و هو الحق ان الله تعالى عالم مثلاً بعلم هو ذاته كما انه تعالى موجود بوجود هو ذاته، و كذا سائر صفاته الذاتية بمعنى ان ذاته بذاته حقيقة احدية تكون مصداقاً و موضوعاً لحقيقة الصفات الذاتية المختلفة بحسب المفاهيم، فهو بذاته الاحدية نور بلا ظلمة و علم بلا جهل و حياة بلا موت و قدرة بلا عجز و هكذا، و هذا مذهب اتباع اهل البيت صلوات الله عليهم... .

و لهذا المذهب دلائل:

الاول الاخبار الواردة عن ائمتنا صلوات الله عليهم، روى الكليني رحمه الله في باب اطلاق القول بانه شيء من الكافي عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال جواباً للسائل هو سمیع بصیر؟: سمیع بغير جارحة و بصیر بغير آلة، بل یسمع بنفسه و یبصر بنفسه، لیس قولی انه سمیع یسمع بنفسه و بصیر یبصر بنفسه انه شيء و النفس شيء آخر، و لكن اردت عبارة عن نفسی اذ كنت مسؤولاً و افهاماً لك اذ كنت سائلاً: فاقول:

انه سمیع بکله لا ان الكل منه له بعض، و لکنی اردت افهامک و التعبير عن نفسی، و لیس مرجعی فی ذلك الا الى انه السميع البصیر العالم الخیر بلا اختلاف الذات و لا اختلاف المعنى.

در ادامه می‌گوید:

و العجب العجاب ان العلامة المجلسی رحمه الله مع صراحة هذه الاخبار فی انه تعالى بذاته حقيقة كل من هذه الصفات قال فی اول ابواب الصفات من البحار: اعلم ان اکثر اخبار هذا الباب يدل على نفی زیادة الصفات ای على نفی صفات موجودة زائدة على ذاته تعالى، و اما كونها عين ذاته تعالى بمعنى انها تصدق علیها او انها قائمة مقام الصفات الحاصلة فی غیره تعالى، او انها امور اعتبارية غیر موجودة فی الخارج واجبة الثبوت لذاته تعالى فلا نص فیها على شيء منها و ان كان الظاهر من بعضها احد المعنيين الاولين، و لتحقيق الکلام فی ذلك مقام آخر، انتهى. اقول: الاحتمال الاول هو المتعين لصراحة الاخبار فيه، و الثانی مذهب المعتزلة و سیأتی، و الثالث مما تضحک به الثوکل و هو مذهب الفخر الرازی خاصة... .

در موضوع نفی صفات، قاضی سعید قمی مشرب دیگری دارد و قائل است که اصلا صفاتی در کار نیست. و همه این صفات که گفته شده، از باب سلب نقص است (عالم یعنی لیس بجاهل، قادر یعنی لیس بعاجز، حیّ یعنی لیس بمیت). البته شواهدی هم از روایات می‌آورد.

آنچه به ذهن می‌آید این است که عرض می‌شود: روایات متعددی موافق قول قاضی سعید قمی است، لکن بیشتر روایات، موافق نظر اکثر محققین است که همان عینیت صفات با ذات حضرت حق باشد، یعنی ذات مقدس حضرت - حقیقتا - مصداق این صفات است. درست است که ما وقتی بخواهیم موشکافی کنیم تا بفهمیم، از «عالم»، «لیس بجاهل» می‌فهمیم، چون آن علمی که می‌فهمیم علم محدود و بالغیر است. در حالی که آنجا نه محدود است و نه بالغیر. حقیقت علم حضرت حق را نمی‌فهمیم. اما روایات بسیار دلالت دارد بر همان مدعایی که گفته شد (یعنی عینیت صفات با ذات حق و صدق حقیقی این صفات بر خدا).

این روایات در حقیقت در مقام این است که صفات زائد بر ذات نفی شود. روایاتی هم که می‌گوید: عالم یعنی لیس بجاهل، در این مقام است که صفات زائد بر ذات به فکر شما نیاید! چون به حقیقت و کنه عالم نمی‌رسید.

از جمله ادله عقلی که صاحب توضیح المراد (ص: ۵۱۵) در این خصوص آورده، یکی این است:

الثانی من الدلائل: انه تعالى لو لم یکن بذاته علما و قدرة و حیاة و غیرها فاما یکون بذاته متقابلات هذه الصفات او یکون ذاته بذاته خالية عن المتقابلین جمیعا قابلة معروضة، و علی فرض خلو الذات فاما تكون الصفات عارضة او لازمة لزوما خارجیا كالحرارة للنار او ذهنیاً كالامكان للماهیة، و التوالی باطلة، اما الاول فبالضرورة و الاجماع، و اما الثانی و الثالث فللزوم المادة فی المعروض لان العرض الخارجی سواء كان لازما او غریبا یرتدعی مادة یحل فیها، و اما الرابع فللزوم كون کمالاته امورا ذهنية اعتباریة لا حقیقة خارجية، فهو بذاته تلك الكمالات.

این صفات عین ذات است و زائد نیست، چون اگر صفات زائد بر ذات باشد، پس یا خود ذات متصف به این صفات (علم و قدرت و حیات) نیست یعنی متصف به مقابل این صفات (جهل و ضعف و موت) است! این فرض که بالضرورة باطل است اجماعاً؛ یا اینکه ذات خدا از هر دو متقابل خالی است (یعنی نه عالم است و نه جاهل و...)، پس این صفات - که برای خدا ثابت است - عارض بر او شده یا لازم با اوست؛ از طرفی اگر عارض و معروض شد، نمی‌تواند که ماده نباشد! این هم بطلانش مشخص است، لازم ذات حق باشد، دو جور تصور دارد: یکی لازمه‌ای که مانند لازمه حرارت برای آتش است، یا نه لازمه ذهنی مانند امکانی که لازمه ماهیت است، این هم باطل است، چون از صفات ممکن می‌شود، یا منجر می‌شود به اینکه صفات حضرت حق امور ذهنی باشد بدون حقیقت خارجی، اینها همه بطلانش بدیهی است.

نتیجه اینکه ذات حق، تمام این کمالات و عین آنهاست.

اللهم صل علی محمد و آل محمد